

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

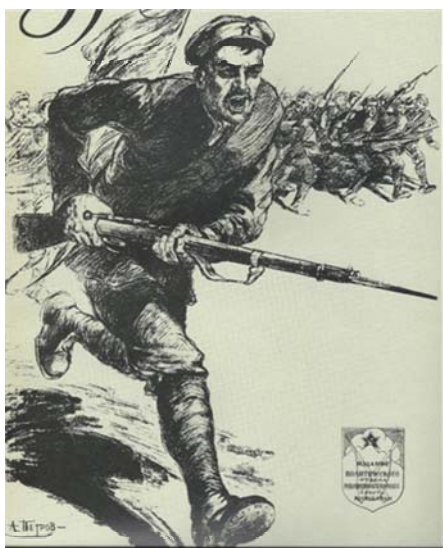
Political

سیاسی

توفان آراز
۱۱ دسمبر ۲۰۲۱

پیکار مسلحانه یک مسأله مرکزی در تئوری انقلابی

(بخش دوم) - ۳



۹

ایجاد سازمان انقلابی پرولتاریانی در جریان پیکار مسلحانه

تئوری انقلابی تنها به شرطی قادر به جذب توده هاست، که انقلابیون به آن ها امکانات قابل فهم تغییر مشخص انقلابی زندگی روزانه مطابق با نیازها را ارائه دهند. بسیاری از انقلابیون زمان درازی بر این باور خطا بوده اند، که تغییرات انقلابی بلااستثناء ابتداء با حل مسأله قدرت امکان پذیر می گردد و تصرف قدرت از سوی پرولتاریا به صورت یک رویداد کم و بیش محدود درک شده، نه به صورت یک جریان درازمدت قسماً ثابت و قسماً جهش وارانه.

ولیکن خلق های انقلابی پیروزمند در ممالک نیروی شان را از تغییرات انقلابی کسب کرده اند، که در جریان جنگ درازمدت صورت پذیرفته اند، یعنی تحقق شان پیشا حل نهائی مسأله قدرت ممکن گشته است. غیرمنطقی است ضدیت با بررسی این نکته که توده ها در ممالک صنعتی سرمایه داری پیشا "تصرف قدرت" قادر به صورت دادن چه نوع تغییرات ساختاری انقلابی هستند، با در نظر داشت این که در چین، هندو چین و کوبا/اصلاحات انقلابی در جریان جنگ خلقی همیشه فقط در مناطق آزاد شده به عمل آمده اند.

نمونه انقلابی عملی یگانه راه انقلابی سازی توده هاست، و آن شامل امکان تاریخی تحقق بخشیدن به سوسیالیسم می باشد، به این مفهوم که "تصرف قدرت پایان جریانی است، که اولین پیش شرط

آن پیکار یک اقلیت انقلابی کننده و دومین پیش شرط آن ایجاد یک اکثریت از طریق پیکار می باشند.^{۵۲}

انقلاب چین چنین راهی را پیموده است. در این جا تضاد بین سازمان پیشآهنگ و خلق الساعگی توده ها از طریق وحدت تشکل سازمان و شرکت مستقیم توده ها در پیکار انقلابی رهبری شده به وسیله سازمان پیشآهنگ حل شده است. پذیرش ضرورت "شنا کردن در میان توده ها مانند ماهی در آب" از طرف انقلابیون عامل آمیزش سیاسی و سازمانی پیشآهنگ توده ها به صورت یک واحد دیالکتیکی بوده و این تشکیل یک کیفیت تاریخی نوین را داده است. این واقعیت که توده ها، حتی اگر اعضای حزب و جزء ارتش سرخ نبوده اند، در بدو جریان انقلابی درازمدت به امر بنای سازمان انقلابی به شکل یک عنصر فعال متکی به ابتکار خود (جمع آوری داوطلبان برای ارتش سرخ، ترتیب نیروهای دفاعی و منطقه ای، در نهایت سازمان دهی مستقلانه و انجام عملیات پارتیزانی، آموزش ارگان های محلی قدرت در راستای اجرای اصلاحات ارضی و غیره) جذب شده، توأماً داخل پیکارهای انقلابی گردیده اند، موجد یک انقلاب از نوع نوینی بوده، که می تواند روشنگر نیروی مقاومت و تداوم اخلاقی، سیاسی و نظامی جنبش در چین باشد.

آیا رویدادها در مه ۱۹۶۸ در فرانسه نشان نداده اند، که تضاد بین سازمان و خلق الساعگی مسأله مرکزی در انقلاب است؟ بحث ها درباره این مسأله، که پسا رویدادهای ۱۹۶۸ موضوعیت تازه ای یافت، واضح ساخت، که به نظر نمی رسد حل تضادها صرفاً با پذیرش این یا آن نقطه نظر ممکن باشد؛ اما آن تنها از طریق پیکار انقلابی امکان پذیرست. لوکزامبورگ مدت ها پیشا انقلاب چین بیان داشته بود: "این یک استنباط کاملاً خودبه خودی، غیردیالکتیکی است، که سازمان های قوی همواره باید پیشا پیکار ایجاد گردند. سازمان، به عکس، خود نیز توأم با روشنگری طبقاتی در پیکار تولد می یابد."^{۵۳}

بنابراین بیدارسازی آگاهی انقلابی توده ها مقتضی به عمل آوردن حمله است؛ حمله ای که به طور /جتناب ناپذیر با مقاومتی روبه رو خواهد گشت، که آگاهی تقلبی به مقصود حفظ هماهنگی و تعادل روحی به زحمت برقرار شده در وضعیت سرکوب عملی سازد.

مسأله قدیمی وضعیت انقلابی به صورت تنگاتنگ با مسأله تضاد بین سازمان و خلق الساعگی مرتبط و حائز اهمیت تعیین کننده می باشد. تاریخ جنبش کارگری - به ویژه جنبش کارگری المان - مملو از پرخاش ها و نزاع های فی مابین "رهبران" بر سر این مسأله است. از این نظر لنین یکی از استثنائات به شمار می رود. در زمان او همه با این مسأله به ظاهر معماًمیز کلنجر می رفتند، که نمی توان معیارهای علمی برای زمان "شروع" انقلاب تعیین نمود. فرمول لنین، که "انقلاب رسیده است، آن زمان که طبقات حاکمه بیش از آن نمی توانند و طبقات تحتانی بیش از آن نمی خواهند"، مسأله را تنها در سطح ادبی عوض کرده، ولی آن را حل نکرده است.

مسأله نقاط زمانی مختلف تنها با تکامل انقلاب از جنگ پارتیزانی به قیام توده ای پدید نمی آید. "واحد پارتیزانی از هیچ به وجود می آید. آن از کوچک به بزرگ تکامل می یابد." ارتش پارتیزانی در هر زمانی با کلیه نیروهای در اختیارش می رزمند، و آن نیروها را در جریان پیکار به واحدهای بزرگ تر تبدیل می سازد.

در انتظار وضعیت انقلابی ماندن و به هنگام پیدایش آن مردد بودن، بر اساس تجارب از جنگ های خلقی به یک دوره مُرده، نابالغ تاریخ انقلاب متعلق است.

بسیار بوده اند "مارکسیست ها"ئی که با به پیش کشیدن نقل های قول از مارکس در صدد برآمده اند "ثابت کنند"، که این راه "ماجراجوئی خالص"، "بلانکیسم"، "کو پیسم"، "آنارشیزم" است. "بیچاره مارکس و بیچاره انگلس، چقدر اقوال از آثارشان که مورد سوء استفاده قرار نگرفته است!"^{۵۴}

۱۰

چیرگی بر ترس از فاشیسم

برای محو ریشه های آن

در بعضی دوائر "چپ" مخالفتی از نوع دیگر نیز وجود داشته است: حدّت یافتن مبارزه طبقاتی از پائین از طریق اقلیت جنگجو تسریع کننده گرایش فاشیستی سازی، مشوق طبقه حاکمه به کودتای فاشیستی و بهانه بسنده این است؛ بدینوسیله قانونیت کار تبلیغاتی و سازمانی در میان توده ها، هم چنین امر بسیج آن ها به مخاطره می افتد. اما کسانی که به این شیوه بحث می کنند، شرائط مبارزه طبقاتی را زیر و رو می سازند.

دموکراسی بورژوائی - پارلمانتاریستی، دولت حقوقی لیبرال نتایج انقلابات ضد فئودالی، بورژوا - دموکراتیک هستند. قبل از همه فراکسیون های بورژوائی سرمایه رقابتی از این انقلابات بخوبی بهره مند گشته اند. با تکامل تولید صنعتی آن ها با حریف مخاصمی در وجود پرولتاریای کارخانه های شهری مواجه شده اند، که مبارزات اقتصادی و سیاسی اش در مرحله اول به هدف سلب ماهیت امتیازات طبقاتی از آزادی های بورژوائی و تعمیم آن ها به عمل آمده اند.

ماهیت فریبنده اصول برابری و آزادی بورژوائی مشروط به اقتصاد اجتماعی برای پرولتاریا در بدو مبارزه طبقاتی سازمان یافته اش هنوز برملاء نگشته بود؛ آن کسب تجارب از این مبارزه را اقتضاء می نموده است.

تضاد اصلی در مبارزات طبقاتی این دوره آن بوده، که منافع پرولتاریا از لحاظ گرایش سازش با سرمایه را رد می کرده - استثمار و سرکوب ابتداء با حذف قدرت انسان ها بر انسان ها، یعنی حذف نفس روابط سرمایه داری غلبه پذیرند -، در حالی که سرمایه مسلماً مایل به برقراری سازش بوده است. مبارزات طبقاتی لذا به ترتیباتی منتهی گردیده اند، که کارگران را از حقوق رسمی و بهسازی های اجتماعی برخوردار ساخته اند، بدون آن که تغییری در اساس اقتصادی و سیاسی سرمایه به عمل آورند.

زمانی که موضوع مربوط به احتراز از ضربات سازمان یافته پرولتاریا و اعمال کنترل بر جریان انقلابی باشد، سرمایه می تواند تا جایی عقب نشینی کند، که داد و ستد غیرممکن گردد، و در برابر قدرت آن علامت سؤال گذارده شود. هر اندازه شکل تولید سرمایه داری پیچیده تر باشد، سرمایه می تواند حتی با آزادی های رسمی افزون تری موافقت نماید. "تحت تکامل مستمر تولید سرمایه داری یک طبقه کارگر تکوین می یابد، که در اثر فرهیختگی، سنت و عادت، مطالبه این شکل تولید را به صورت قوا نین مسلم می پذیرد. سازماندهی جریان تولید سرمایه داری تکامل

یافته هر نوع مقاومتی را خرد می کند. ازدیاد نسبی مستمر جمعیت قانون رساندن و تقاضای کار و بدین وسیله مزد کار را در سطحی نگاه می دارد، که جوابگوی نیازهای داد و ستد سرمایه باشد، اجبار ساکت روابط سرمایه داری سلطه سرمایه داران را بر کارگران استوار می کند. قدرت غیراقتصادی، مستقیم مسلماً کماکان مجری می گردد، ولی فقط استثنائاً. معمولاً ممکن است کارگر را به "قوانین طبیعی تولید" وابسته گرداند، به این مفهوم که وابستگی او به سرمایه را، که از نفس شرائط تولید منشأ می گیرد، از سوی این ها تضمین و انگیخته کرد.^{۵۵}

هم چنین ضمن تسهیم ارزش اضافه اجتماعی سرمایه داران آزادی قابل توجهی در مذاکرات در اختیار دارند، که می توانند آن را برای تمدید "دوره قانونی" حاکمیت شان، رژیم پارلمانتاریستی و موجودیت شان به طور کلی به کار برند. هر پیمان پرولتاریا با سرمایه - حداقل موقتاً - به قیمت پذیرش مقررات بازی جامعه سرمایه داری تمام می شود. پرولتاریا ابتداءً تدریجاً با حدود سیستم و امکانات سازش آن آشنا می گردد. در این منطقه حدود، مقاومت سرمایه تحکیم می گردد. مبارزه طبقاتی حدت می گیرد و ماهیت آشتی ناپذیر می یابد.

براندازی استوار دولت حقوقی بورژوائی و دموکراسی پارلمانتاریستی به وسیله سرمایه داران در سده بیستم (در ایتالیا، اسپانیا، آلمان، اتریش، یونان و غیره) اثبات اینست، که سرمایه ابائی از خیانت به هیچ سازش و قرار اجتماعی و توسل به اشکال مستقیماً خشونت آمیز اعمال قدرت، در مواقع به خطر افتادن موجودیتش به مثابه طبقه ندارد. در خور توجه است: حفظ اشکال مخفی سلطه طبقاتی تا طولانی ترین زمان ممکن به نفع سرمایه می باشد، زیرا بدینوسیله نیروی پرولتاریا بسیار بیش تر می تواند کانالیزه شود، جزء سیستم سرمایه داری درآید و از طریق اصلاحات سیستم نگهدار منحرف شود، تا به وسیله یک دیکتاتوری فاشیستی، که ضرورتاً موجد فشار متقابل می گردد، آگاهی از تضاد سازش ناپذیر طبقاتی را شدیداً افزایش می دهد، و ذخایر قدرت سیستم را تهی می سازد. دیکتاتوری تروریستی - که در هر حال نهایتاً اجتناب ناپذیر می باشد - با توجه به منافع خود سرمایه ناخواستنی است؛ آن صرفاً یک "ترمز اضطراری" می باشد. آن همیشه مبین حدت یافتن مبارزه طبقاتی از پائین است، و این حدت با تلاش های وحشیانه سرمایه در جهت حفظ قدرت مشخص می گردد.

فاشیسم یک طاعون است، و لزوم ترس توده از فاشیسم جزء لاینفک قدرت سرمایه داری می باشد. پرولتاریا نباید از فاشیسم بهراسد، به عکس باید به ضد آن بستیزد.

کاملاً نادرست است اجتناب از حدت دادن به مبارزه طبقاتی به علت ترس از فاشیسم؛ زیرا این به مفهوم آنست، که بدون پیکار میدان نبرد را در اختیار سرمایه داری گذارد و حاکمیت آن را تا زمانی تضمین نمود، که آن از طریق تضادهایش بشریت را به دامان یک فاجعه منتهی شونده به بربریت پرتاب سازد. چنین مشیی خودکشی از ترس مرگ است.

چپی ها در اروپا با وجود تجربه عینی فاشیسم و جنایات آن اشتباه گذشته را تکرار نموده اند. "اصلاح طلبان و نو-اصلاح طلبان با پرهیز از پیوستن به جریان [پیکار] (...) خود را محکوم ساخته اند تا هر نوع عمل انقلابی را به صورت "تحریک" تضعیف کننده توده و "تقویت کننده ارتجاع" استنباط نمایند. این نخستین نمونه فرمول سوسیال دموکراسی آلمان در سال های ۱۹۱۹،

۱۹۲۰، ۱۹۲۳ و از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۳ بوده است. این اشتباه " چپی های ماجراجو، آنارشист ها، کودتاگرایان، اسپارتاکيست ها، بلشويک ها " بوده است. (...) در ۱۹۱۹ [فليپ] شيدمان (Scheidemann) [Philip] [۱۸۶۵-۱۹۳۹] می نالید، که بورژوازی از آن جهت به اکثریت در مجمع قانون گذاری جمهوری ویمار (Weimar) دست یافت، که " عملیات خشونت آمیز " آن ها [چپی های ماجراجو و ...] " مردم را هراسانده بود ". این اشتباه کمونیست ها بود، که نازیست ها قدرت گرفتند، زیرا در اثر تهدید انقلاب طبقه متوسط به جانب ضدانقلاب سوق داده شد. و این از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۳ تکرار گشت.^{۵۶}

اما نه فقط این. آن هائی که آن زمان محرکان خوانده می شدند: احزاب کمونیستی، که در ۱۹۳۳ پرولتاریای المان را در برابر فاشیسم بی دفاع گذاشتند، با این پندار که فاشیسم تا سه ماه تسلیم، و راه را بر انقلاب سوسیالیستی هموار خواهد ساخت، همین " کمونیست ها " بعد به کسانی خیانت ورزیدند، که در مه ۱۹۶۸ قوی ترین و زنده ترین امید یک انقلاب سوسیالیستی را زانند.

ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه، L'Humanité (اومانیته)، در ۱۹۶۸ / ۶۹ با اشاره روشن به احساسات ملی گرایانه دانیل کوهن بندیت (Daniel Cohn - Bendit) (۱۹۴۵ - ۹۷) را یک " آنارشيست المانی " خواند، و ارتجاع کینه توزانه داد کشید: کوهن بندیت را به داشائو (Dachau) روانه کنید! " یوجین سگوی (Eugène Séguy) (۱۸۹۵ - ۱۸۹۰) کارزار بدنام سازی " عناصر بلوا و محرکان " را به راه انداخت. هنگامی که کارگران و دانشجویان مشترکاً و بخشی با اقبال از کارخانه های رنو اشغال شده از سوی اعتصابیون در فلینس در برابر ثی آر. اس دفاع نمودند، اومانیته در مقاله ای زیر عنوان " گروه های گیسمار (Geismar) سازمان دهان تحریک به ضد انقلابیون رنو " نوشت: " فرماندهی های گیسمار تشکیل یافته به شکل نظامی اکنون سرگرم تحریکات به ضد جنبش کار گری هستند. آن ها آب به آسیاب گلیست ها می ریزند، آن ها خود را به همدستان رؤسای رنو و حاکمان تبدیل می سازند، آن ها با کارفرمایان صنایع فلزکاری متحد می گردند. "

اداره ثی.جی.بی. ژنرال دو گُل را سرزنش می کرد، که " او ذکر اسامی مسببان حقیقی ناآرامی ها و تحریکات را فراموش کرده است. مسببانی که دولت به توطئه های شان - هم چنین توطئه ها به ضد از سر گرفته شدن کار - با تمایل بی نظیری می نگرد. "

مارکس می نویسد: " پیش رفت انقلابی راه خود را با تشکیل شدن یک ضدانقلاب متحد و قدرتمند هموار می سازد، که همزمان با مجبور کردن دشمن به کاربری وسایل پیوسته افراطی تر در دفاع از خود، به بهسازی مستمر وسایل قدرتمند حمله می پردا زد. "^{۵۷} در این جا مارکس از حمله سخن می گوید. او به ما می آموزد، که پیش رفت انقلابی به طور اجتناب ناپذیر ضدانقلاب را تشکیل می دهد. بسیج توده ها در راستای عمل ضدسرمایه داری بدون ایجاد همزمان شرائط مقاومت نظامی در برابر فاشیسم به منزله فرستادن سربازان خود به جنگ بدون تفنگ است: این ماجراجویی، جنایتی بخشش ناپذیر در حق طبقه کارگر می باشد. از چگونگی پیش گیری از فاشیسم سخن مگو: فاشیسم قابل پیش گیری نیست، اما بر آن می توان چیره شد. در اندیشه چگونگی نابود ساختن قطعی آن باش، و بر طبق این اندیشه عمل کن!

روشنگری ها و پانوشت ها

^{۵۲} تفسیر جی.پی. نتل (G.P. Nettl) از دیالکتیک انقلاب لوکزامبورگ، در کتاب شرح حالی **Rosa**

Luxembu

rg، ص ۷۱۲، گُلن، ۱۹۶۷.

^{۵۳} **Rede auf dem Jenner Parteitag der SPD i ARS, II, s.244 - 46.**

^{۵۴} لنین، پیشین، ج ۸، ص ۲۷۱.

^{۵۵} Marx: **Das Kapital**, bd.I, MEW, bd.7, s.765.

^{۵۶} ماندل، پیشین، ص ۱۲۹.

^{۵۷} مبارزات طبقاتی در فرانسه ۵۰ / ۱۹۴۸، کلیات المانی، ج ۷، ص ۱۱.